JAMIA HAMDARD
CENTRAL LIBRARY
2401

Ac ۸۳
2401

بسم الله الرحمن الرحیم

مجمل فصل پنجم در اندازه اوزان مستعمل و مشتمل است بر سه فصل است فصل اول در اوزان صغار فصل دوم در اوزان کبار فصل سوم در تحویل یکی از آن به یکی فصل اول در اوزان صغار پوشیده نماند که تردد اطبا بر صفه بکمتر مانند از مثقال متوقف است و اوزان صغار و ما فوق آن معلوم یکبار است و دلیل که عبارت از بیمانه باشد از جمله قسم ثانی است و اختلاف در هر یکی از اوزان صغار و کبار بجهت اختلاف و ازمنه مصطلحات واقع شده از جمله قسم ثانی است و در این مقام جمع بحسب معتبره طب و فقه و لغات اعتبار داشته اینجا بیان می نمود و باید دانست که حبه و طسوج و قیراط او دو دانگ هر یک بحسب درهم فقه و مثقال فهرست مختلف میباشد صاحب اجزاء مذکوره از درهم کمتر از اجزاء مثقال است فرزانگان اهل تجربه نایافته که قدر از فضه که در مقدار تسعه یا ذهب داشته وزن ذهب سبع زیاده بر وزن فضه میباشد و الکه ب طین اطبا برانند که در زمان قدیم وجه یه قدر درهم مختلف بوضع بخلاف مثقال که در اختلاف آن قیلی قائلند و اختلاف هر یک تحریر آن مذکور میگردد و از کبار که بیمانه برنج نامند مراد از دو دانه خردل بری است شعیره دو ارز است حبه از درهم عبارت از سدس تمن لوزه است که جزو از چهار و شصت جزو درهم بنی و از مثقال عبارت از دو شعیره است که چهار ارزه بنی طسوج از درهم دو حبه است و از مثقال دو حبه و نیم که ده ارزه بنی قیراط از درهم دو طسوج است که شش ارزه بنی و از مثقال دو طسوج و نیم که بیست ارزه بنی دانق بخارا و دانگ کوچک و از درهم

JAMIA HAMDARD
قسم المخطوطات

دو قیراط است یک و چهار ده ماشه و از مثقال سه قیراط و یک حبه که چهار ده ماشه
ترسه دو قیراط مثقال است تورت دو دانگ مثقال است عقد نقطه نیم درهم نقطه
غرما بفتح میم و ز مکسور نام دو دانگ است غرنه بعین مهمله فتحه و قیه است اگر
ف مه نزد بعضی یک غرما و نیم است و نقطه بعضی سه قیراط و یک حبه خرنوب از مطلق او
مراد یک قیراط است خرنوب شامیه چهار حبه فلفل است و سه حبه دانی با قلار از مطلق او
وارز با قلای یونانیه مراد نیم درهم است با قلار اسکندریه نه قیراط است با قلار مصریه چهار و نیم
جو متوسط است که یکصد و هم شش ابوالوفا بعضی یکصد دانگ مثقال است و نزد بعضی یکصد دانگ
درهم دیوخانی سرابوده کوبیده سه قیراط است اگر نافی از مطلق او مراد نیست قیراط است
و هر گاه در رد من مذکور کرده مراد شانزده درهمی است و از شیراز پانصد و شش مثقال است و نیم
وازعسل شش وقیه و ربع و ثمن وقیه و رقمی نزد آنرا یک مثقال است و نزد قلیلی یکصد
و درهم را مورلغان دانسته اند جوزه از مطلق او مراد نیم درهمی است جوزه بنطیه یکمثقال است
جوزه هلیله شش درهمی است بندقه یکدرهم است و نقطه بعضی یک مثقال است ملعقه در لادن
مراد یک مثقال است و در عسل چهار مثقال است مونه بعین مهمله یک غرما و نیم است
او یقولی داو قیه داو دنیم یکوقیه اند قباب نزد شصت مثقال است قنجار بن
بفتح و بقوریدو کن یکدرهم و نیم است بزوار مانند ملعقه از عسل چهار مثقال است و از
او دویم چهار یک مثقال است بزوار صغیر یکدرهم است جرجیر بجیم و راء مهمله دو ثلث مثقال است
و نزد بعضی یک ثلث حماما صغیر بحای مهمله دو مثقال است حماما کبیر سه مثقال است

جوه صغیر جهار قسط است جوه الطالقی جهار و نیم قسط است خوارق و مسرقه
ار یک رطل الا قفیز همانه است که شصت و پنج مثقال و کسری است و صاع پنج کیله است
کیله یکمن و سی هفت سیر تمن است کل شی و شتر من است کیله سیصد درم
و کیرات مشرة نبش دینار است مکوک سه کیله است قنطار یکهزار و دویست اوقیه است
و کویند المقدار طلا است که یولت کاوازان برنشود منه همانه الیه بوزن دو رطل
و ربع که دویست و دو مثقال و نیم باشد صاع چهار رطل است و بر طل نه رطل است اما
اوزانیکه در بلاد عجم مقرر است مشهور و مورد شوزات کاهی باور جوع می شود یکی من شاهی است
آن یکهزار و دویست مثقال است من تبریزی شصد مثقال است سیر نزد اهل خراسان
پانزده مثقال است و سیر عبارت از نزد یک من است و پنجاه عبارت است
از شش یکمن پانزده نصف است آزاد در اصفهان دن نامکونیه فصل سیم
در تحویل اوزان بعضی بر بعضی تحویل هر درهم بمثقال طریق آنست که از درهم نصف و خمس
را جمع نمایند آن عدد مثقال است مثالش خواهیم دانست نشود که پنجاه درهم چند مثقال
از پنجاه نصف آنیم و بست در پنج بنهیم و خمس آن ده و مجموع شصتی پنج ابی دانیم پنجاه
درهم شصتی و پنج مثقال است تحویل مثقال بدرهم بر عدد دراهم خود سبع افزوده شود
مراد حاصل کردن مثالش خواهیم دانست نشود که چهل و دو مثقال چند درهم است
هجده را از سبع چهل و دو بر عدد مثقال مذکوره میزانیم و چهل و دو مثقال
شصت درهم است طریق دیکر آنکه عدد تحویل ما دون درهم بما دون مثقال باید

در اوزان کتب ارطال مراد از مطلق آن ارطال بغداد است که نود مثقال باشد و هر مثقال صد و بیست درهم و چهار سبع درهم که فرموده اند وقیه نامند و این سبع درهم بدون گویند که ارطال مجمل نسبت بر ارطال شراب بقدر ربع زیاده است و ارطال شراب بر روغن بقدر نصف و ارطال شراب نسبت بر روغن بقدر ثلث زیاده است و ارطال مجمل صد مثقال و صد و بیست مثقال است من آن مطلق او مراد ارطال است که بوزن ده بیست یکصد و بیست مثقال باشد و بوزن قصه دولت و پنجاه و هفت درم و سبع درهم است من یک نگوید و نیست مثقال است من رومی هم است او قیه است که یکصد و پنجاه مثقال باشد من مصری و ارطال لبقی شانزده او قیه است که یکصد و بیست مثقال باشد من اسکندری سی و دو او قیه است قسطی هم است دو او قیه است نوشته اند که هر یکصد و بیست مثقال قسط در کتابش سه هزار و دویست است که از روغن هجده او قیه است و از شراب و سرکه ارطال و از عسل یکصد و بیست ارطال قسط از روحی صد و پنجاه مثقال است قسط ارطال لبقی یکصد و بیست و پنج مثقال است جوهایین نقش و قدر است قسط روحی که نهصد مثقال باشد دو رطل ارطال لبقی است جوهایین است که هفت هزار و دویست مثقال باشد دو رطل مطلق سه ارطال است اما ارطال عسل دو رطل و نیم است و از روغن یکصد و نیم قولنج هفت او قیه است بر این قول دو من شش و نزد بعض ارطال ما یکصد و بیست و پنج ارطال است مجموعه مطلق او هست و چهار قسط است و نزد اسرائیل چهل و هفت قسط